

## برای مصدق، قهرمان ملی

رحیم معینی کرمانشاهی

شد رها یک‌باره آن زندانی از زندان همی  
رو سیاهی ماند بر زندان و زندانبان همی  
خاکدان زندان پاکان از ازل بوده است و هست  
صدق‌ها را داد باید این چنین تاوان همی  
قصه از آن قطره پاک‌ست کامواج زمان  
ساخت از او گوهری در هیأت انسان همی  
هیأت انسان کجا و هیبت انسان کجا  
هر که گفتا من، بگو این گوی و این میدان همی  
در مصدق نکته‌ها از هیبت و هیأت گذشت  
دفتر این‌جا باید از تشریف‌ها عریان همی  
احمدآبادی که شد تبعیدگاه و گور او  
تا ابد آباد و مکرآبادها ویران همی  
ای مصدق، ای پدر، ای با یتیمان بی‌وداع  
در بیت فرزندا با رنج بی‌پایان همی  
ای مصدق، ای نه مرد سال، بل مرد قرن  
از تو حرمت‌ها گرفت، ایرانی و ایران همی  
ای مصدق، ای که بر پاداشتی با نهضتی  
پرچم صدپاره بند شرف سرگردان همی  
ای مصدق ای بزرگ آزاده‌مرد روزگار  
صدق تو، بر نام تو، روشن‌ترین برهان همی  
ای مصدق، ای که بستی در به روی اجنبی  
در چنین کشور که بودی بی‌در و دربان همی  
ای مصدق، ای وجودت معنی آزادگی  
تا ابد آزاده‌مردان با تو هم‌پیمان همی  
ای زعیم موسپید ما جوان‌مرگان پیر  
رفتی و آمد به لب‌ها از مصائب جان همی  
ای پدر، آسوده خوابی کن که روزی می‌رسد  
کز مرارت بردم گل‌های جاویدان همی  
ای پدر، بی‌خرمتان گر چوب بر نامت زدند  
نام‌شان زود اوفتد در پای هر چوگان همی  
ای پدر، ای در تو یک‌جا جمع، صدق و عفو و مهر  
از تو باید در عمل آموختن ایمان همی  
از تو باید درس یک‌رنگی‌گرفتن در مقام  
روسیبیدی‌ها میسر تا شود آسان همی  
گر تو را خصم وطن باز جر و عزلت‌ها بکشت  
آن‌چه تاریخی که قدرت را کُند کتمان همی  
گر نسوزد دادگاه سلطنت آبادشان  
پس دماوند از چه رو گردیده آتشدان همی  
آسمان هم خسته شد از جست و خیز خاکیان  
ای زمان ما را به‌جای خویشتن بنشان همی  
ای مصدق ملت ایران ستایشگر تو را  
گردشی تا دارد این گردونه‌ی گردان همی

## بهار آزادی

ادیب برومند

درود باد به خرم دیار آزادی  
دیار خرم و ایمن حصار آزادی  
ز من سلام به آزادی و دبستانش  
که مرد حق بود آموزگار آزادی  
درود باد به آزادگی و عز و شرف  
که یافت پرورش اندر کنار آزادی  
سلام باد به آزادی و شهیدانش  
که هست رحمت حق، پاسدار آزادی  
بهار، گرچه صفابخش و خرم آیین است  
به خرمی نبود، چون بهار آزادی  
شراب ناب، نشاط آورد به دل‌ها، لیک  
نه هم‌چو شربت نوشین‌گوار آزادی  
قلم همیشه بود، پاسدار استقلال  
سخن همواره بود، خواستار آزادی  
به کارگاه زمان، تار و پود آبادی‌ست  
که بسته‌اند به زرینه تار آزادی  
کسی که سرمی‌دهد آوای کوس قدرت را  
چه دم زند؟ به بر اقتدار آزادی  
نشان مباد به گیتی ز گرگ استبداد  
که خوش چرد گله، در مرغزار آزادی  
درود باد بر آن‌کس که پایداری کرد  
به روز حادثه در پای دار آزادی  
ز عدل و داد کند سرزمین خویش آباد  
گر اعتدال بود، پیشکار آزادی  
روا بود که نهد دست قدرت قانون  
به کف عقل و درایت مهار آزادی  
مشو اسیر تغافل که در کمین، صیاد  
مصمم است به قصد شکار آزادی  
بار بندگی و ننگ، تن نخواهد داد  
کسی که یافت نشان، ز افتخار آزادی  
بسا به خرمن آزادی آتش افکندند  
به‌نام برزگر و آبیار آزادی  
بسا کسا که نمک خورد و بر نمکدان کوفت  
که بود بر سر خون، ریزه‌خوار آزادی  
به اعتبار امم لطمه‌ها به‌بار آرد  
چو لطمه بار شود، اعتبار آزادی  
ز یگانه‌تازی زورآوران برآرد گرد  
چو گرم‌تاز شود، شهسوار آزادی  
درود بر ملل «آسیا» و «آفریقا»  
که می‌کنند تن و جان، نثار آزادی  
یکایک از پی تحصیل عز و استقلال  
عالم زنند به خرم دیار آزادی  
ز یمن اختر اقبال و طالع مسعود  
به گردشند کنون، در مدار آزادی